

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که دیروز از مرحوم آقای اصفهانی متعرض شدیم یک عبارتی را در وسط همچنین توضیح نداد، این شا الله شاید واضح باشد، ایشان فرمودند گاهی بعضی ها آمدند گفتند احل الله البیع، حل در مقابل شد است، حل یعنی باز کرد، بیع را باز کرد، در مقابل شد یعنی بستن نه احل در محل خودش قرار داد، معنای اول ایشان گفتند یعنی در محل خودش قرار داد و حلیت گاهی حلیت وضعی است گاهی حلیت تکلیفی، بگوییم در این جا حلیت وضعی است یعنی خداوند بیع را جائز قرار داد، صحیح قرار داد، دیگر احتیاج ندارد بگوییم چیزی محذوف است تصرفی بکنیم. بعد ایشان فرمود به این که اگر به معنای حل باشد ایشان اشکال کرد:

لأنّ الحلّ فی قبال الشدّ یتعدی بنفسه، بخلاف أحلّ من الحلول

این یتعدی بنفسه یا یتعدی بنفسه غالبا خیال می کنیم که تعدیه اش با حروف جر مثل ذهب ب، چون در این جا حروف ندارد احل الله البیع یعنی ممکن است به ذهنتان بیاید که این یعنی چه یتعدی بنفسه، این جا تعدیش بنفسه نیست، مراد ایشان از یتعدی بنفسه یعنی اگر مراد از حل به معنای باز کردن بود دیگر احتیاج نبود باب افعال برود، همان ثلاثی مجرد را می آورد، حل البیع، حل یعنی باز کرد در مقابل شد است، همچنان که در شد خود ثلاثی متعدی بنفسه است حل هم که در مقابلش است آن هم متعدی بنفسه است، حل یعنی در مقابل شد، اما از این که به باب افعال برده چون احل باب افعال است، مراد ایشان یتعدی بنفسه و در مقابلش که لا یتعدی بنفسه یعنی باب افعال، از این که به باب افعال برده و فرموده احل الله البیع و متعدی شده معلوم می شود ثلاثی مجردش متعدی نبوده و آن که ثلاثی مجردش متعدی نباشد حل یعنی حل فی محله، قرار گرفتن، و احل الله البیع یعنی خداوند بیع فی محله، اقره فی مقره، این مراد ایشان که می فرمایند یتعدی بنفسه یا یتعدی بنفسه به خلاف احل من الحلول یعنی اگر این حل به معنای حلول باشد تعدیش

و تعدیه اش اصطلاحاً باب افعال است پس این باید ثلاثی مجردش متعدی نباشد، ثلاثی مجردش متعدی نباشد حلّ فی المكان یعنی

قرار گرفت

پرسش: یعنی لازم بود؟

آیت الله مددی: آهان، معلوم می شود که لازم بوده که به باب افعال بردند، آن وقت ما در زبان فارسی در حوزه های ما متعارف این است که می گوئیم برای تعدیه بردند به باب افعال، اما در اصطلاح زبان عربی می گویند تعدی بالمهمزة، به جای باب افعال نمی گویند، آن همزه که اول است چون می گوید أکرم، مثلاً کرم زیدا، أکرم زیدا، چون اولش همزه اضافه می کنند حلّ و احلّ، مرادشان از همزه این اصطلاح در کتب عربی معاصر و غیر معاصر آمده، تعدی بالمهمزة، مراد از همزه، همزه باب افعال است یعنی این را به باب افعال بردند، ما به زبان فارسی می گوئیم به باب افعال، آن ها می گویند به همزه متعدی شده و پس بنابراین این باید حلّ یک جوری باشد که با احلّ متعدی شده، حلّ یعنی در این مکان قرار گرفت، چون در لغت عرب این هم هست هم زمان هم مکان را باب افعال می برند مثل اصبح أي دخل فی الصباح، أنجد دخل فی النجد، أغرق دخل فی العراق، این را ما داریم، أغرق و انجد به این معنا.

پس تا این جا مرحوم آقای اصفهانی دو تا معنا در معنای اول آوردند، یکی به معنای همین حلول، از حلول باشد و این اصلاً خودش دلالت بر صحت می کند چون اول ایشان یک مقدمه ای چیدند، حیث إنه لا موهّم لحرمة البیع، معنا ندارد حرمت بیع، نه بگوئیم معنا دارد، معنای وضعیش این است، حرمت یعنی شارع آن را در جای خودش نگذاشت، حلیت یعنی جای خودش گذاشت، دیگر نمی خواهد چیزی را تغییر بدهد.

معنای دوم که ایشان آوردند البته من عرض کردم یک مقداری عبارت ایشان چون اصحاب ما در این جا زیاد بحث کردند، ما دیگر گفتیم جمع و جورش بکنیم به کلام شیخ قدس الله نفسه و با کلام ایشان شما بقیه کلمات را نگاه بکنید، دیگر بخواهیم یکی یکی بگوئیم طول می کشد و خیلی هم فائده ندارد. آن چه که هست بر می گردد تقریباً به این مطلب، ما این مطالب را از عبارت ایشان می خوانیم پس معنای اول برای این، این است که احلّ الله البیع خودش دلالت می کند بر صحت بیع و این به اصطلاح به یک معنایی

صحت بیع می شود از ش اطلاق گرفت، نحوه گرفتن اطلاق هم بعد می آید چون عرض کردیم یک اشکال دیروز خواندیم، یک اشکال که اصلا از آیه اطلاق نمی شود گرفت، این دیروز گذشت و توضیش را گفتیم بعد عرض می کنیم. یک توضیح هم می آید که چجور از آیه اطلاق بگیریم، حالا اول این معانی را بگوییم، احل یعنی جعله فی محله، این جعله فی محله مثل جازت صلاته، تعبیر به صحت صلاة است، جاز به معنای عبور کرد، نمازش را عبور کرده، دیگر نایستاده، این بیع را شما چجور انجام می دهید این را شارع در محل خودش قرار داد، این راجع به این

ثانیها: دلالة الآية بالملازمة شرعا بین جواز التصرفات - حتی الموقوفة علی الملك - و تأثیر المعاطاة فی الملك شرعا بگوییم این آیه به ملازمه دلالت می کند، دلالت شرعی دارد که اگر گفت احل الله البیع یعنی تصرفات شما درست است پس اگر این تصرفات در باب معاطات درست شد پس در باب معاطات هم این افاده ملک می کند، البته در باب معاطات یک مشکل دارد چون بعضی ها گفتند تصرفات درست است اما تصرفاتی که مبتنی بر ملک است درست نیست، ما باید بگوییم تصرفات مطلقا درست است، مراد ما از تصرفاتی که مبتنی بر ملک است مثلا عبدی را به معاطات بخرد بعد آزاد بکند چون داریم لا عتق إلا فیما یملک، یا مثلا من باب مثال بخواهد یک چیزی را بخرد و مثلا به معاطات بخرد بعد بخواهد بفروشد یا جاریه را بگیرد برای آن اغراضی که دارد، این ها بدون ملک نمی شود

و هذا الوجه هو الوجه الأول فی کلامه

البته مرحوم آقای اصفهانی هم در عین حالی که مطلب را شرح می دهند ناظر به شرح عبارات خود مرحوم شیخ هم هستند پس یک معنای اول صحت وضعی باشد، مراد حکم وضعی باشد، ایشان فرمودند شیخ قبول نکردند این را. معنای دوم آیه دلالت بکند به ملازمه شرعی برای این که جمیع تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک درست است، ایشان می گوید و هذا الوجه هو الوجه الذی اول فی کلامه و مورد نقضه و ابرامه که من عرض کردم عبارت شیخ را نخواندم چون شیخ در آیه احل الله البیع اخذ و رد دارد اما بالاخر قبول کرده، خوب دقت بکنید من دیروز هم اگر نوار را دقت بکنید من گفتم، نظرم این بود، اینی که ایشان می گوید مورد

نقضه و ابرامه اشاره به کلام شیخ است لکن بالاخر شیخ قبول کرده پس شیخ از راه اول که صحت وضعی بوده وارد نشده از راه دوم ملازمه شرعی هم وارد نشده، من حیث عدم اقتضا حلیة التصرفات للملک من اول الامر، یعنی درست استف این تصرفات بگوئیم درست است لازم نیست که ملک از همان لحظه معاطات، شاید از وقتی که گرفت از آن لحظه ملک پیدا می شود یا از وقتی که او گرفت در پول تصرف کرد، پولی که من گذاشتم از آن وقت ملک پیدا شده، از این حلیت تصرفات در نمی آید، این خلاصه اشکال شیخ، نهایتا ملک در می آید اما از خود معاطات ملک در بیاید نه

ثالثها: دلالة الآية بالملازمة العرفية

آن شرعیه بود این فرقی عرفیه است

على صحة المعاطاة، و إفادتها للملک من أول الأمر

نه ملازمه شرعیه، ملازمه شرعیه ملک درست نمی کند، ممکن است بگوئید ملک برداشته شده اما ملازمه عرفی، عرف این طور می بیند، شما که نان را بر می دارید از همان لحظه اول مالکید، عرف این را نمی گوید وقتی او در پول تصرف کرد شما مالکید، شما پول را می گذارید نان را می گیرید، عرف می بیند که شما از همان لحظه اول می توانید بخورید، بردارید، ببرید، به کس دیگری بفروشید پس به ملازمه عرفی، بعد مرحوم اصفهانی می گوید:

و هذا هو الوجه الأخير الذي ركن إليه قدّس سرّه.

روشن شد؟ امروز هم عرض کردم، چند دفعه عرض کردم بالاخر قبول کرده، بالاخر قبول کرده که احل الله البيع دلالت می کند اما از این راه پس این بحث اولش، بحث دومش این که آیا این دلیل اطلاق دارد که شامل معاطات بشود یا نه، عمده این است که بله و تقریبه: أن إباحة التصرفات تقع على نحوين: أحدهما: مجرد تحليل التصرفات الموقوفة على الملك، و هذا لا يلزم عرفا صحة المعاطاة بيعا من أول الأمر.

اگر فقط مجرد تحلیل باشد خب تحلیل تصرفات مثل مهمانی، شما در مهمانی که می روید غذا جلویتان می آورند، تحلیل تصرفات، می توانید غذا را بردارید بخورید مصرف بکنید حتی شاید می توانید با خودتان بیرون ببرید، تحلیل تصرفات در می آید اما این از اول ملک توش ندارد

ثانیهما: تحلیل التصرفات المترتبة علی البیع بما هو معامله

یعنی در نظر عرف اگر شما رفتید پول گذاشتید نان گرفتید این مثل آن نانی نیست که سر سفره جلوی شما می آورند. عرف نمی گوید نان جلوی شما گذاشتند سر سفره، این اشکالی که در ذهن آقایان دیروز پریروز می گفتند که معاطات عرفا فهمیده می شود ایشان می خواهد بگوید این عرفا این طور نیست، این آمده می گوید شما الان مالک نانید به خاطر این معامله، پول گذاشتید نان برداشتید، فرق است بین نانی که سر سفره شما گذاشتند با نانی که شما می روید نانوایی، پول می گذارید و نان را بر می دارید. این جا هم حلیت تصرفات است آن جا هم حلیت تصرفات است لکن این حلیت تصرفات غیر از آن حلیت تصرفات است، این حلیت تصرفات ناشی از چیست؟ این حلیت تصرفات ناشی از این است که شما معامله انجام دادید یعنی پس معاطات صحیح است، عرفا بیع است، عرف بین این دو تا تحلیل تصرفات، حلیت تصرفات فرق می گذارد.

و ثانیهما: تحلیل التصرفات المترتبة علی البیع بما هو معامله یعنی عرف این را می بیند

بعد یتسبب بها إلی الملك

یعنی این را یک معامله ای می بیند که این سبب بشود من مالک نان بشوم، یتسبب بها إلی الملك، لکن عرض کردم که این را که ایشان گرفته به عرف ماست، انصافا عرف ما همین طور است، نمی شود انکار کرد لکن خواندیم برایتان از قوانین غربی، الان هم در قوانین غربی است، اصلا قبول ندارند حتی بیع نه معاطات، حتی بیع رسمی را هم قبول ندارند ملک باشد، تعهد می دانند، این روی تصورات است که چون بیع را تملیک می دانیم این نکته را دقت کردید؟ این که ما بیاییم بگوییم عرف تماما نظرش به این است این طور نیست.

و مرجعه إلى تحليل الأكل بهذا السبب

خوب دقت بکنید، پول گذاشت نان را برداشت، این سبب تحلیل اکل است، این سبب تحلیل تصرفات است، ظاهرا مرادشان از اکل تصرفات باشد.

فیدل بالالتزام عرفا ملازمه این جاست، على أن سبب الحل هي المعاطاة البيعية.

روشن شد نکته کلام ایشان؟ یعنی مجرد حلیت تصرفات نه، عرف بین این دو تا حلیت تصرفات فرق می بیند، نان را که سر سفره شما می گذارند یک جور است، پول می گذارید نان را از نانوائی بر می دارید، آن وقت در نظر عرف شما حلیت تصرفات دارید، شیخ می خواهد بگوید این حلیت تصرفات یعنی این بیع است یعنی درست است.

پرسش: یک نوع سیره متشرعه نمی شود؟

آیت الله مددی: سیره نمی شود، این به اصطلاح واقع خارجی است، فهم عرفی است.

فیدل بالالتزام عرفا، این بالالتزام معلوم شد مرحوم آقا شیخ محمد حسین به چه دقتی آورده؟ دقت کنید در وجه اول فرمودند که احدها دلالة الآية بالمطابقة، آن جا فرمودند بالمطابقة على الصحة، این جا فرمودند بالالتزام، این بالالتزام در مقابل آن مطابقت است، استدلال اول از خود احل مطابقتا در بیاوریم صحت را، استدلال دوم التزاما، به دلالت التزامی، این بالالتزام در مقابل اول است که بالمطابقة است، در کلمات مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین این دقت بشود.

پرسش: احدهما (مبهم ۱۰:۱۵)

آیت الله مددی: نه احدهما به او بر نمی گردد، احدها اول، اول این طور گفت سه وجه است، احدها وجه اول، دلالة الآية بالمطابقة على الصحة، این جا فیدل بالالتزام عرفا على أن سبب الحل هي المعاطاة البيعية

فمقتضى الوجه الأول هو مجرد الاشتراك في آثار البيع دون هذا الوجه

این جا ظاهرا مراد از وجه اول این جا مراد است نه وجه اول اول، این جا احدهما

پرسش: بعدیش هم که فرمود بالتزام به همان اولی بر می گردد

آیت الله مددی: بله التزام به اولی،

بحث دیروز که خواندیم احدها بالمطابقة این بالتزام، این خیلی واضح است.

علی ای حال ما خیلی مقید نبودیم که شرح عبارت بدهیم لکن دقت بکنید:

فمقتضى الوجه الاول يعنى مجرد تحليل تصرفات، فمقتضى الوجه الاول هو مجرد الاشتراك فى آثار البيع دون هذا الوجه چون دو تا وجه این جا آوردند احدهما ثانيهما، دو تا وجه، در وجه اول هم ملک در آمده، گفت از اول معاطات نیست، بعد از تصرف می آید، در وجه دوم می خواهد بگوید از اول معاطات ملک است، روشن شد؟ این فرق بین وجه اول و دوم است که اخیرا آوردند، می گویم چون بنا نداشتیم که خیلی وارد خصوصیات عبارت بشویم.

پرسش: التزام چیست؟

آیت الله مددی: التزام؟ التزام به آن وجهش که دیروز خواندیم نه مال امروز

پرسش: همین، الان می گویید التزامیه آن مطابقيه بود

آیت الله مددی: چرا؟ چون ایشان می گوید چون از این را سبب قرار داده حلیت تصرفات در این جا عرفا فهمیده می شود به خاطر سببیت این پس معلوم می شود این بیع است و درست است و آثار بیع دارد، از حلیت تصرفات به نحو سببیت نه حلیت تصرفات مثل مهمان، حلیت تصرفات به نحو مهمان وقتی شما خوردید ملکتان است.

پرسش: مطابقيه است دیگر، همین مطابقيه است، از همین تصرفات ملکیت می فهمیم

آیت الله مددی: عزیز من مطابقه و التزام مال احل الله البيع مراد است، یک وقت احل الله البيع بالمطابقة دلالت بر صحت بیع می کند یک وقتی بالتزام، سر احل الله البيع است.

حالا دقت بفرمایید، چون کتاب جلوی تان نیست تصور مطلب سخت است

فمقتضى الوجه الأول هو مجرد الاشتراك فى آثار البيع که ملک باشد دون هذا الوجه

فإن مقتضاه ترتيب آثار البيع من حين المعاطاة، این نکته این است، آن وجه اول مجرد تحلیل تصرفات الموقوفة على الملك، این تحلیل تصرفات لازم نیست که از حين تحلیل ملک بشود، از حين تصرف ملک می شود اما در قسم دوم از حين خود معاطات ملک می شود، این فرقی این است

فیدل على أنه بيع، نکته این شد.

البتة عرض کردیم این مطلب را در کلماتی مثل مالک که در قرن دوم بوده به این مقدمات نرفتند، گفتند هر چه که مردم گفتند بیع آثار بیع بر آن بار می شود، اطلاق دارد، معاطات را هم مردم بیع می گویند، حالا ایشان می خواستند تحلیل. من یک وقتی هم عرض کردم این نحوه تحلیل در فقه ما تقریباً می شود گفت از زمان مرحوم وحید بهبهانی شروع شده، قبلش هم مقدس اردبیلی دارد اما بیشتر از زمان وحید بهبهانی است، حالا این تحلیل ها تا چه مقدار درست باشد دقت ها و ظرافت های زیادی شده، الان سه چهار قرن است که در حوزه های ما جا افتاده، در حوزه های اهل سنت این نحوه تحلیل این جوری نیست، این سنخ تحلیل های این جوری

فیدل على أنه بيع يقتضى ترتيب آثاره عليه، فيكون بيعاً صحيحاً من حين انعقاد المعاطاة

دقت فرمودید؟ نه من حیث تصرف شما، مثلاً شما غذا را که خوردید خب الان غذا که غصبی که نیست، ملک شما رفته تو بدن شما ملک شماست، این بعد از تصرف شما ملک شد، اول تحلیل بود تصرف تبدیل به ملک شد اما در باب معاطات عرف این را نمی فهمد، عرف این را می فهمد که از حینی که شما نان را برداشتید ملک شد پس اگر از این حین ملک شد از همان حین هم بیع است، روشن شد؟ این چرا؟ چون ایشان از راه خود بیع نرفت، از راه آثار رفت، اگر از راه خود بیع برویم دلالت مطابقی می شود، از راه آثار برویم دلالت التزامی می شود، روشن شد؟ مراد مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین که می خواهد عبارت شیخ را شرح بدهد این جوری است، می گوییم مرحوم شیخ از راه خود عنوان صحت بیع نرفت، مطابقه، از راه ترتیب آثار شرعی هم نرفت که شک بکنیم آیا آثار شرعی بار می شود یا نمی شود، ایشان از راه ترتیب آثار عرفی، در عرف تحلیل تمام تصرفات بر معاطات است، این تحلیل تصرفات

هم مستندش به سببیت معاطات است پس معاطات بیع و یفید الملک، اینی که ایشان اسمش را گذاشتند ملازمه، از تحلیل تصرفات مستندا إلى المعاواة در می آید که معاواة بیع

فیدل علی أنه بیع یقتضی ترتیب آثاره علیه، فیکون بیعا صحیحا من حین انعقاد المعاواة

این حین انعقاد معاطات در مقابل کسی که می گفت ملک پیدا می شود بعد از تصرف، شما نان را خریدید رفتید خانه نخوردید، هنوز ملک نیست، حلیت تصرف هست اما هنوز ملک نیست، وقتی خوردید ملک می شود، این رایی که می گوید وقتی تصرف شد ملک می شود، ایشان می خواهد بگوید عرف درست است این را می فهمد، قبول داریم، عرف در عده ای از موارد این را می فهمد مثل این که شما سر سفره بنشینید، سر سفره که می نشینید مالک نیستید، وقتی خوردید مالک می شوید، این درست است اما در معاطات عرف این را نمی فهمد، روشن شد؟ عرف می فهمد از همان لحظه ای که من نان را برداشتم مالک شدم، از همان لحظه مالک شدم پس این جا تحلیل تصرفات ملازمه دارد با این که بیع باشد و اگر بیع بود ترتیب آثار می شود

پرسش: عرف چون اول بیع می بیند معاطات را، می گوید تصرف دارد

آیت الله مددی: نه شما بالاخره تحلیل تصرفات را که قائلید، یعنی حداقل شما در باب معاطات قائل به اباحه تصرفات هستید، این که حداقلش هست

پرسش: ولی از کجا معلوم عرف اول بیع نمی بیند؟

آیت الله مددی: ایشان همین را می خواهد بگوید، می گوید این تحلیل تصرفات نیست، عرف بیع می بیند، روشن شد؟ ایشان می گوید اگر شما اباحه گفتید، گفتید معاطات اباحه است ملک نیست می گوید این اباحه را که عرف می بیند چون بیع است می بیند، نه اباحه ای که شما سر سفره نشسته اید، عرف بین این دو تا اباحه فرق می گذارد، هر دو تحلیل تصرفات است، هر دو اباحه تصرفات است، یکیش بعد از تصرف ملک پیدا می شود یکیش از حین خود او ملک پیدا می شود، خلاصه حرف آقای، می گوید مرحوم شیخ نظرش به این است، خلاصه نظر شیخ این است، شما اگر گفتید اباحه تصرفات می گوید اباحه تصرفات ملازمه با بیع ندارد، می

گوئیم چرا؟ چرا چون عرف این طور می بیند، اباحه تصرفاتی که مستند به یک سببی باشد یعنی آن سبب بیع است، نه اباحه تصرفاتی که بعد از تصرف بیاید، یعنی چون علمای ما قبل از شیخ هم نوشتند که این اباحه تصرفات است لازمه به تصرف می شود، مرحوم شیخ می گوید اگر شما اباحه تصرفات گفتید این اباحه تصرفات این تحلیل تصرفات عرف یک وجدانی دارد، یک ارتکاز عرفی دارد، تحلیل تصرفات را در مثل مهمان یک جور می بیند، تحلیل تصرفات در نان خریدن را یک جور دیگر می بیند، این جا اگر عرف تحلیل تصرفات را دید از حین معاطات پس از همان وقت ملک حاصل شده پس معاطات بیع می شود،

یقتضی ترتیب آثاره علیه فیکون بیعا صحیحا، حالا این یكون بیعا صحیحا را چون نظرش روی صدق عنوان بیع است، به هر حال ایشان می خواهد بگوید شما قبول دارید مملک است از حین گرفتن، اگر مملک بود بیع هم هست، این خلاصه بحث. شما گفتید فقط اباحه تصرفات، ایشان می گوید اباحه تصرفات در ارتکاز عرفی از کجا می آید؟ از حینش، این تصرفات هم مطلق است، مثل این که شما نان بردارید به یکی دیگر بفروشید، پس بنابراین شما من حین الاخذ مملکید، اگر مملک شد بیع است. چون بیع تملیک عین است و تمثل بکنیم به اطلاق احل الله البیع بگوئیم صحیح است، روشن شد این کیفیت؟ یعنی عبارت ایشان را که خواندیم برای این که شرح مکاسب هم باشد که إن شا الله تدریس فرمودید این راه شرح مکاسب پس شیخ می گوید اگر شما اباحه تصرفات گفتید به ضمیمه فهم عرفی باید بگوئید بیع است چون عرف دو جور اباحه تصرفات می بیند، نگویید اباحه تصرفات با تصرف ملک می شود، عرف این را در مهمانی می بیند اما در معاطات نمی بیند، اگر نظر شما به فهم عرفی است عرف نمی بیند، عرف می گوید شما که نان برداشتید مالک شدید، پس اگر مالک شدید اباحه تصرفات را که قبول کردید، این اباحه تصرف با ملک همراه است، ایشان می خواهد خلاصه این را بگوید. روشن شد مجموع مقدمات و موخرات؟

فیدل علی أنه بیع یقتضی ترتیب آثاره علیه

آثارش بر آن بار می شود

فیکون بیعا صحیحا من حین انعقاد المعاواة للدلیل علی سببیتها لتحلیل آثار البیع.

چون اباحه را که قبول کردید، این را که قبول کردید، فتوا که بر اباحه بود، این ملازم

بعد ایشان وارد یک بحثی شدند، تا این جا شرح مطلب مرحوم شیخ، ایشان وارد یک بحثی شدند من عرض کردم بعضی از بحث ها

چون به مناسبت وارد می شوند آن وقت احتیاج به شرحی دارد که وقت ما الان مساعد نیست و جای بحث نیست

وأما دعوى التلازم العرفى على فرض تعلق الحلية التكليفية بنفس البيع - كما ادعى فى مسألة دلالة النهى التحريمى المولوى المتعلق بالمعاملة على فسادها، مع الاعتراف بعدم المنافاة عقلا للمبغوضية المولوية مع نفوذ السبب

این وارد همان بحث آیا نهی در عبادات یا در معاملات مقتضی فساد هست یا نه ایشان اشاره ای به آن کردند، دیگر اگر بخواهید ما

این را بخوانیم و بعدش هم اشاره به مبنای ایشان بکنیم و بعد هم اشاره به مبنای خودمان خیلی طول می کشد، این یک تکه را فعلا

پرسش: در فهم عرفی آن ها هم می گویند ملزومات داریم یعنی اباحه هست

آیت الله مددی: ایشان می گوید اگر فهم عرفی باشد اباحه تصرف عرف دو نحوه اباحه تصرف می بیند، این جا اگر اباحه تصرف دید

اباحه تصرفی است که از راه گرفتن نان است ، شما پول گذاشتید نه این که سر سفره نشستید، این دو تا فرق می کند پس این اباحه

تصرف را باید بگویید از همان لحظه خودش ملک می آورد، نمی خواهد با تصرف ملک پیدا بشود، آن تصرف اول با تصرف ملک پیدا می شود.

به هر حال این فلا برهان علیه و لا موجب له کما بیناه فی مبحث النهی عن المعاملة این عرض کردم اشاره ای به بحث نهی در عبادات

و معاملات است که جمع بین مبغوضیت و فساد بشود، آیا می شود یا نمی شود، حالا این را دیگر واردش نمی شویم چون عرض

کردم این قسمت را، اشکالی اگر به شیخ باشد و به دیگران و اهل سنت این است که اصلا معلوم نیست صدق بیع بر معاطات بکند،

اشکال این است، به مجرد این که به قول شما یک معامله ای بشود، به مجرد این که یک اخذ و ردی بشود معلوم نیست این بیع باشد،

این اشکال را إن شا الله بعد توضیح می دهم الان وارد نمی شویم.

این تا این جا راجع به کیفیت استدلال بر مطلب،

.....
ثم اعلم أن المراد بالبيع، آن وقت تا این جا کلمه احل، آیه مبارکه احل الله البيع، خوب شد در شرح کلمه الله هم وارد نشدند، یک بحث طولانی سر کلمه الله بود، فعلا ایشان احل را توضیح دادند، بعد سر کلمه بیع است، احل الله البيع است، می دانید متعارف این است که بیع را یا حمل بر سبب می کنند که عقد باشد یا مسبب می کنند که ملک باشد، دیگر واضح است، ایشان می گویند:

ثم اعلم أن المراد بالبيع إن كان هو التملیک الانشائی - أعنی مقام السبب - یعنی مراد همان سببی است که انجام می دهد، آنی که انشا، این انشائی که انجام می دهد، احل الله البيع یعنی این انشائی که انجام داده این قبول، خداوند متعال در محل خودش قرار داده. فالحلیة الوضعية تام الدلالة على نفوذ التملیک الانشائی بأی سبب کان باطلاق الکلام

عرض کردم در ذهن آقایان، در عبارت مرحوم شیخ عموم احل الله لکن معروف در ذهن آقایان اطلاق احل الله است نه عموم، و باز در ذهن آقایان اطلاق گاهی اطلاق بدلی است و گاهی اطلاق شمولی است مثل عموم که گاهی عموم بدلی است و گاهی شمولی است، حتی دیروز عرض کردم نکته لطیفی بود که رویش فکر بکنیم، ممکن است یک تعبیری به حسب ظاهر مثل هم باشد اما یک اطلاق را ما به قرائن عرفی بدلی بفهمیم و یکی را شمولی بفهمیم، مثلاً در همین حدیث مقبوله عمر ابن حنظله انظر الی من کان منکم عرف حالاً، ببینید این جا فانی جعلته حاکماً، این من عرف اطلاق دارد لکن اطلاقش بدلی است یعنی امام نمی خواهد در یک زمان واحد در جامعه شیعه ده تا فقیه است، هر ده تا فقیه را ولی قرار بدهند لذا بینشان هم معروف شده که بحث ولایت فقیه به نحو صرف الوجود است نه وجود ساری، مراد از صرف الوجود همان است که به وجود اول محقق می شود دیگر فرد دوم ندارد، ظاهرش که

مثلاً و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، این هم گرفتند صرف الوجود اما مثلاً لا عذر لاحد فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، این جا را گرفتند عموم شمولی. فإنه ثقة فاسمع له و اطعه فإنه ثقة مأمون، این جا را گرفتند عموم شمولی، اطلاق شمولی یا به همین عبارتی که در کتب اصول معروف است، صدق العادل را اطلاق شمولی گرفتند اما قلد المجتهد را گرفتند بدلی یعنی شما در صدق العادل هر عادل هر چه گفت شما قبول بکنید و لذا تعارض فرض می شود، اصلاً فرض تعارض مال همین است

پرسش: اصل اولی در اطلاق بدلی نیست؟

آیت الله مددی: نه نداریم اصل نداریم،

پرسش: آقایان فرق بین اطلاق و عموم را این می گویند

آیت الله مددی: نه معلوم نیست، می دانم، عموم هم یا بدلی است یا شمولی، چون عموم الفاظ دارد

پرسش: آن جا وضع دارد

آیت الله مددی: چون در عموم وضع دارد، عرض کردیم این مطالبی که آقایان فرمودند ثابت نیست، درست نیست، به هر حال وارد درستی نادرستیش نمی شویم فعلا نقل می کنیم.

مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی می خواهند این مطلب را بگویند، خوب دقت بکنید، اگر مراد از بیع سبب باشد اطلاق دارد، تمام انواع بیع را می گیرد، نکته فنی ایشان این است اما اگر مراد مسبب باشد احل الله البیع یعنی ملکی که از راه بیع پیدا شده، مسبب اگر آمد اطلاق مسبب اطلاق سبب را اثبات نمی کند، آن نکته فنی این جا هم چون پنج شش هفت هشت سطر است، این نکته فنی. اگر بیع را به معنای سبب گرفتید اطلاق دارد، اگر اطلاق داشت معاطات را شامل می شود ولی اگر بیع را به معنای مسبب گرفتید، به قول ایشان تملیک حقیقی، خود ملک، اطلاق مسبب اثبات نمی کند اطلاق سبب را، اطلاق مسبب نظرش روی مسبب است، ملکی است که از بیع پیدا شده، نمی گوید هر سببی و مراد ایشان از اطلاق در این جا اطلاق شمولی است، اطلاق بدلی که اشکال ندارد در مسبب، اطلاق شمولی در سبب می گیرد اطلاق شمولی در مسبب نمی گیرد، این خلاصه نظر ایشان است خدمتان عرض بکنم پس یک بحث روی کلمه احل بود، یک بحث روی کلمه بیع است

ثم اعلم أن المراد بالبيع إن كان هو التملیک الانشائي - أعني مقام السبب - فالحلیة الوضعية

این حلیت وضعیه همان وجه اول بود.

تام الدلالة على نفوذ التملیک الانشائي خوب دقت بکنید بأی سبب کان یعنی تمام اسباب را می گیرد، یکیش هم معاطات

پرسش: معاطات معلوم نیست بیع است

آیت الله مددی: اشکالش همین است، اشکالش را من در خلال مطالب عرض کردم

البته این مطلب ایشان لطیف است، این مطلب درستی است که اگر سبب باشد اطلاق می شود بر آن اثبات کرد، بعد از اثبات این که بیع باشد، اگر سبب نباشد و مسبب باشد اطلاق راجع به سبب ندارد، لذا به درد معاطات نمی خورد. اگر مراد از احل الله البیع مراد از بیع یعنی خداوند آن تملیکی را که از راه بیع است آن را امضا کرده، تملیک را امضا کرده اما همه سبب ها هم امضا شدند این توش در نمی آید، تملیک را بگوییم مطلقا خدا امضا کرده است، هر راهی که ملک برای شماست، اما هر سببی که این دیگه توش در نمی آید.

پرسش: ملازمه ندارد

آیت الله مددی: نه ندارد، بعد البته سعی می کند یک نحوی جورش بکند چون امروز نمی رسیم فعلا تا همین جایش را بگوییم آن جور کردنش فردا إن شا الله.

فالحلیة الوضعية تام الدلالة على نفوذ التملیک الانشائي بأی سبب کان باطلاق الکلام و إن کان هو التملیک الحقیقی نه انشائي یعنی ملکیتی که است

أعنی مقام المسبب فالمراد من الحلیة الوضعية اقراره فی مقره و احلاله فی محله، یعنی شما اگر مالک بودید مثل لکل قوم نکاح، آن نکاح در آن جا مسبب است یعنی علقه زوجیت، شارح مقدس هم این ملکیت را قبول کرده، بمعنی أن للشارع حال الاعتبار كما للعرف فی قبال الربا الذی هو بحکم العدم فی نظر الشارع. حرّم یعنی منع، آن را برداشت

و حینئذ اگر مراد تملیک حقیقی باشد

يُشکّل عرض کردم به صیغه معلوم بخوانید، یَشکّل دعوی الاطلاق بحيث یجدي، اطلاقي که به درد این جهت بخورد، یجدي یعنی یفید لنفوذ کل سبب که یکیش هم معاطاة باشد، از اطلاق مسبب اطلاق سبب در نمی آید. چرا؟

نظرا إلى أن السبب ليس من شؤون المسبب وأحواله ، كيف والسبب مقدم على المسبب فكيف يكون من حالاته، مثلا اگر شما گفتید بیع، بیع عربی باشد فارسی، بله این چون بعدش است، ملکی که برای شما حاصل شده این درست است اما اگر شما بخواهید بگویید که نه مثلا اکرم العالم، اکرم العالم اطلاق دارد، فرض کنید ایرانی باشد یا عراقی باشد یا لبنانی باشد، این معقول، اما این که بیاید به مسبب بخورد، به خود سببش بخورد نه

فكيف يكون من حالاته المتأخرة عنه ، وليس السبب منوعا ولا مصنفا ولا مفردا

این منوعا از جنس، نه جنس را تنويع می کند، نه نوع را تصنيف می کند، نه صنف را تفريد می کند و فرد درست بکند
للمسبب حتى يتمسك بعمومه الافرادى، عموم افراد مراد ایشان در این جا عموم شمولی است، عرض کردم این ها در ذهن مبارکشان بوده که اطلاق هم یا عموم شمولی دارد یا عموم بدلی، این عموم افرادی مراد عموم شمولی در مقابل بدلی است، ایشان می خواهد بگوید احل الله البيع عموم شمولی دارد، عموم افرادی، عرض کردم اطلاق عموم ندارد، حالا دیگر تصورات خودشان
حتى يتمسك بعمومه الافرادى لكن اطلاقا؛ لاندراج النوع والصنف والفرد تحت الجنس أو النوع أو الصنف، ولا يُعقل اندراج المسبب تحت السبب، ولا كونه قيّدا له

این خلاصه اشکال و یندفع که فردا إن شا الله تعالى.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين